

دفاع مجدد از دلیل عقلی ضرورت وحی بر اساس حکمت الهی

حمید کریمی / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علم و صنعت ایران

h_karymi@yahoo.com

دریافت: ۹۴/۵/۲۸ - پذیرش: ۹۴/۹/۲۵

چکیده

پس از اثبات وجود خدا و جهان آخرت و مواجهه با وجود انسان، پرسشی اساسی رخ می‌نماید و آن اینکه آیا عقل می‌تواند مستقلاً نسبت به لزوم هدایت الهی داوری کند. پیروان پیامبران الهی تاکنون ادله پرشماری بر ضرورت عقلی ارسال انبیا اقامه کرده‌اند. یکی از این ادله، ضرورت وحی بر اساس حکمت الهی و محدودیت حس و عقل برای راهیابی به سعادت دنیوی و اخروی است. در مقابل، کسانی درصدد مخالفت برآمده و اشکالاتی را برشمرده‌اند. هدف از این نوشتار این است که با روشی عقلی و تحلیلی، ضمن نقادی اشکالات پرشماری که به‌تازگی برخی از مخالفان ضرورت عقلی ارسال انبیا وارد کرده‌اند، از دلیل مزبور دفاع مجدد صورت گیرد تا معلوم شود هدایت الهی لازم است. یافته‌های وجدان و عقل بشری برای پاسخ به پرسش‌های فراوان بشر دربارهٔ افعال مختلف و تأثیرات گوناگون آن بر جسم و روح او و دیگر موجودات و عوالم، بسیار محدود و ناقص‌اند. اخبار وحی به هر انسانی واصل شود مبنای محاجه در محکمه الهی قرار می‌گیرد و گرنه فقط عقل و فطرت مبنای محاسبه‌اند.

کلیدواژه‌ها: ضرورت وحی، لزوم نبی، نبوت، کمال انسان، سعادت انسان، حکمت الهی.

مقدمه

کتاب متکلمان و فیلسوفان ما آکنده از ادله‌ای دربارهٔ ضرورت عقلی ارسال انبیای الهی و فواید وجود آنهاست. در مقابل نیز افراد متعددی به مخالفت با این استدلال‌ها برخاسته‌اند. ادله‌ای که در کتاب مختلف از سوی متفکران ذکر شده‌اند از حیث قوت و ضعف متفاوت‌اند. از جمله نقدهای مفصلی که در سالیان اخیر بر بخش‌های مختلف نبوت عامه وارد شده است، مجموعه‌ای است با عنوان «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» اثر حجت‌الله نیکویی که از طریق فضای الکترونیک منتشر شده است. ایشان در بررسی‌های خود چهار دلیل از مجموعهٔ استدلال‌های عقلی بر لزوم وجود وحی و نبی در کتاب مختلف را نقد و رد کرده و از این راه نتیجه گرفته‌اند که هیچ دلیل عقلی‌ای بر ضرورت ارسال انبیا نداریم. پرسش اصلی مقاله همین است که آیا دلیل عقلی تامی بر ضرورت وحی داریم یا نه؟

در این پژوهش ما از میان چهار دلیلی که نویسنده آنها را نقادی کرده، یعنی ۱. دلیل حکمت الهی، ۲. دلیل بر اساس قاعدهٔ لطف، ۳. دلیل نیاز به واسطه میان خدا و انسان و ۴. دلیل علم عنایی خداوند به نظام احسن، دلیل اول را که متقن‌تر به نظر می‌آید برگزیده‌ایم و ملاحظات وی را نقادی می‌کنیم.

ایشان به بندبند این دلیل اشکالاتی فرعی از این دست گرفته است:

به چه دلیل هدف از آفرینش انسان تکامل اختیاری اوست؟

دلیل قاطعی بر اثبات جهان آخرت نداریم (به عنوان مقدمه دلیل نبوت)؛

از کجا معلوم در قیامت، دو محل جدا برای بهشت و جهنم وجود دارد؟

چرا سعادت آخرت و شناخت خوب و بد در توان عقل نیست؟

به چه دلیل کمال انسان در قرب الهی است؟

متکلمان ابتدا نبوت را پذیرفته‌اند و سپس برای آن دلیل تراشی کرده‌اند.

اگر عقل ناتوان است، چگونه پیامبر راستین و دروغین را تمیز می‌دهد؟

اگر خداوند راه خاصی در نظر داشت، آن را از طریق عقل یا الهام به همه نشان می‌داد؛

بعثت پیامبران تنها و بهترین راه هدایت نیست.

اگر دلیل مزبور تام باشد، در هر عصری باید صدها هزار پیامبر ارسال شود؛ درحالی‌که قطعاً نبوده است؛

چرا در زمان پیامبر اسلام، در هیچ منطقه‌ای پیامبر وجود نداشته با اینکه تعالیم الهی تحریف شده بود؟

در زمان‌های گذشته امکان ارتباط با دیگر مناطق نبوده و به‌علاوه مبلغان محتاج اثبات نمایندگی از

طرف پیامبر و نیز صرف زمان بسیار بوده‌اند که چنین شرایطی وجود نداشته است؛

دفاع مجدد از دلیل عقلی ضرورت وحی بر اساس حکمت الهی ❖ ۱۳۹

آیا ممکن است برخی انسان‌ها مانع ارسال انبیا یا رسیدن خبر آنها به همه مردم و اراده الهی شوند؟ چرا در بسیاری از دوره‌ها مانند فترت، در هیچ منطقه‌ای پیامبر نبوده است؟ بر اساس این اشکالات، دلیلی بر لزوم ارسال پیامبر برای همه انسان‌ها نداریم. این برهان و نیز این حجم و عمق در اشکالات، سابقه ندارد. در اهمیت بحث همین بس که نبوت و حدود آن، از ارکان عقاید توحیدی است. وی می‌افزاید:

پیروان ادیان الهی برای توجیه باور خود به کتاب‌های آسمانی موجود، ابتدا باید وجود خدایی مشخص و انسانوار را که عالم مطلق، قادر مطلق و خیرخواه مطلق است، اثبات کنند. پس از این مرحله باید اثبات کنند که این خدا در طول تاریخ با افرادی خاص سخن گفته و تعالیمی را به آنها وحی کرده و آنان را مأمور هدایت دیگران نموده است (اصل نبوت)... در این بخش وجود خدای عالم و قادر و خیرخواه را مفروض می‌گیریم و بحث را از نبوت آغاز می‌کنیم. عموم دین‌داران معتقدند که خداوند در گذشته‌های دور با افرادی خاص به طور مستقیم و یا به واسطه فرشتگان سخن گفته و آنها را مأمور هدایت و راهنمایی انسان‌های دیگر کرده است. مجموع تعالیم این پیامبران که در طول دوران رسالتشان از طریق وحی دریافت کرده‌اند، در کتاب‌هایی جمع‌آوری شده و به دست ما رسیده است (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۱ و ۲).

اشکال: آیا بعثت پیامبران بر خداوند واجب است؟

نبوت در مفهوم عام خود، یکی از اصول بنیادین و مشترک همه ادیان الهی است. مطابق این اصل، خداوند در طول تاریخ با انسان‌هایی سخن گفته و آنها را مأمور هدایت و راهنمایی مردم به سوی کمال معنوی و سعادت حقیقی کرده است. بعضی از این پیامبران صاحب کتاب و شریعت بوده‌اند و بعضی دیگر فقط وظیفه تبلیغ تعالیم پیامبران پیشین را به عهده داشتند. در این تعریف کلی از نبوت، پیروان همه ادیان ابراهیمی اتفاق نظر دارند. اختلافی اگر هست، در مصادیق این اصل کلی است. بدیهی است که پیش از پرداختن به این اختلافات، باید به پرسشی بنیادین پاسخ داد و آن اینکه آیا دلیل محکم و قاطعی برای اثبات نبوت در مفهوم کلی (و صرف‌نظر از مصادیق آن) وجود دارد؟ متفکران اسلامی (به‌ویژه شیعه) بحث را از ضرورت نبوت آغاز می‌کنند. به اعتقاد آنها می‌توان با ادله عقلی و پیشینی نشان داد که ارسال رسل بر خداوند واجب است؛ لذا محال است که پیامبرانی مبعوث نشده باشند. به عبارت دیگر، حتی اگر در شرایطی باشیم که (بنا به فرض) خبری از رسولان الهی نداشته باشیم، می‌توانیم با تجزیه و تحلیل‌های عقلی صرف به این نتیجه برسیم که خداوند حتماً پیامبرانی را تا کنون فرستاده است، و وظیفه ما فقط شناخت پیامبران حقیقی و استفاده از تعالیم و حیاتی آنها برای رسیدن به کمال و سعادت است (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۳).

دلیل ضرورت وحی (بر اساس حکمت الهی و محدودیت شناخت‌های حسی و عقلی بشر)

این دلیل بر مبنای نقصان علم و دانش بشری و عدم کفایت عقل انسان در شناخت راه کمال و سعادت اقامه شده است:

۱۴۰ ❖ معرفت‌کارانی، سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

الف) خدای متعال انسان را برای تکامل اختیاری آفریده است؛

ب) تکامل اختیاری در گرو شناخت صحیح درباره سعادت و شقاوت دنیا و آخرت است؛

ج) عقل انسان برای چنین شناختی کفایت نمی‌کند.

نتیجه این مقدمات این است که حکمت خدای سبحان اقتضا دارد که برای اینکه نقض غرض از خلقت انسان پیش نیاید، خدا راه دیگری (وحی) در اختیار انسان قرار دهد تا از آن راه پی به سعادت دنیا و آخرت ببرد و بتواند کمال اختیاری پیدا کند (مصباح، ۱۳۶۷، ص ۳۲۰؛ همو، ۱۳۷۲، درس ۲۲؛ همچنین ر.ک: فیض کاشانی، ۱۳۸۴، ج ۱، باب الاضطراب الی الرسل).

اکنون خوب است نگاهی انتقادی به این استدلال بیندازیم:

هدف از آفرینش انسان، تکامل اختیاری یا امری دیگر؟

یکی از مباحث کلامی که معمولاً ذیل صفت حکمت الهی بحث می‌شود، هدف از آفرینش است. این بحث از جهت عقلی و نقلی قابل طرح است.

اشکال

۱. مقدمه اول این دلیل از کجا آمده است؟ لازمه منطقی حکمت الهی این است که از آفرینش هر موجودی هدفی داشته باشد؛ اما این هدف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد. حال چگونه (و با کدام دلیل عقلی) معلوم شده است که خدای متعال انسان را برای تکامل اختیاری آفریده است؟ (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۴).

پاسخ

قبل از هر چیز باید به این مطلب اشاره کرد که صورت کامل‌تر استدلال چنین است:

الف) هدف از آفرینش انسان، تکامل اختیاری است؛

ب) تکامل اختیاری انسان، در گرو اعمال اختیاری اوست؛

ج) اعمال اختیاری محتاج شناخت خوب و بد و راه سعادت و شقاوت در همه ابعاد فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی است؛

د) شناخت‌های حسی و عقلی بشر برای رسیدن به سعادت کامل دنیا و آخرت کافی نیستند؛

نتیجه: مقتضای حکمت الهی این است که راه دیگری ورای حس و عقل برای شناختن مسیر تکامل همه‌جانبه در اختیار بشر قرار دهد تا انسان‌ها بتوانند، مستقیماً یا با وساطت فرد یا افراد دیگری از آن بهره‌مند شوند.

حال می‌گوییم در بحث حکمت الهی تبیین شده است که افعال الهی چون از صفات ذاتی کمالی سرچشمه می‌گیرند، همواره دارای بالاترین خیر و کمال هستند. از سوی دیگر افعال الهی چون هدفی

خارج از ذات ندارند، پس به قول معروف بین فلاسفه، علت غایی برای افعال الهی همان علت فاعلی است؛ یعنی از آنجا که خداوند کمال مطلق است، علت غایی افعال او خارج از ذات او نیست و همان حب به ذات است و بالتبع به خیر و کمالات مخلوقاتش تعلق گرفته است.

بعدها هر چه به عنوان هدف آفرینش انسان در ضمن آموزه‌های پیامبران آمده، در واقع اهدافی میانی و در راستای رسیدن به کمال هر چه بیشتر و به تعبیر دینی تقرب الی الله است (آزمایش و امتحان مردم (بقره: ۱۵۵)، انتخاب بهترین‌ها (ملک: ۲)، عبادت و معرفت (ذاریات: ۵۶)، وصول به رحمت الهی (هود: ۱۱۸)). آن دلیلی که اثبات می‌کند هدف تکامل است، حکمت مبتنی بر علم، قدرت و رحمت مطلق الهی است. اساساً هیچ حکیمی به دنبال نقص یا درجا زدن و توقف نیست. قهراً می‌ماند حالت سوم، یعنی بالا رفتن و کمال.

اما اینکه قید اختیاری به کمال ضمیمه شده، برای این است که کمال هر موجودی با توجه به ویژگی‌های او است. کمال جماد، کمال نبات نیست و کمال حیوان و موجود غیرمختار، کمال انسان مختار نیست. بنابراین نهایت کمال انسان این است که به کمالاتی برسد برآمده از انتخاب او بر اساس آگاهی و اختیار (دو امتیاز اصلی انسان). پس نتیجه این شد که اگرچه هدف می‌تواند مصادیق بی‌شماری داشته باشد، همه این مصادیق باید در یک وجه جامع که کمال انتخابی است، مشترک باشند (مصباح، ۱۳۷۲، درس ۲۲ و ۲۰ و ۱۱). به بیان فنی‌تر می‌توان دربارهٔ مقدمهٔ اول گفت:

۱. خداوند حکیم است و کار لغو انجام نمی‌دهد؛

۲. هدف از خلقت هر موجودی رسیدن به کمال متناسب با استعدادها و قابلیت‌هایی است که خداوند در او قرار داده است؛

۳. قرار دادن عقل و اختیار در انسان بر اساس هدفی است؛

۴. اگر هدف از خلقت انسان همان هدفی باشد که از خلقت موجودات فاقد عقل و اختیار دارد، قرار دادن این دو خصیصه در انسان لغو و غیرحکیمانه خواهد بود؛

نتیجه: پس مقتضای حکمت الهی آن است که انسان به کمال اختیاری خود برسد.

اشکال: توانایی عقل و اثبات معاد

یکی از مباحث کلامی، توانایی و ناتوانی عقل در اثبات معاد است.

در مقدمهٔ دوم این دلیل سخن از «سعادت و شقاوت دنیا و آخرت» آمده است. پیش‌فرض این مقدمه توانایی عقل در اثبات معاد است. در این مورد سه نکته مهم را باید در نظر داشت:

الف) این پیش‌فرض مورد تردید بسیاری از فیلسوفان و متکلمان (خصوصاً در عصر حاضر) قرار گرفته و قضاوت قاطع در مورد آن مستلزم نگاهی نقادانه و موشکافانه به این ادله و بررسی نقدهای مخالفان و دفاعیات موافقان است (برای مطالعهٔ ادلهٔ موافق و مخالف در مورد معاد و زندگی پس از مرگ، رک: مرگ و جاودانگی: مقالاتی از هیوم، راسل، فلو و...، ترجمهٔ سیدمحمسن رضازاده). به هر حال ابتدا باید وجود جهان آخرت و زندگی پس از مرگ را با دلیل عقلی محکم و قاطع اثبات کرد تا بتوان از آن در مقدمهٔ این استدلال استفاده کرد. آیا چنین دلیلی تاکنون اقامه شده است؟ (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۴).

پاسخ

آری، جهان آخرت و معاد در کنار توحید دو رکن اولی و اساسی عقاید و پایه برای اندیشه‌های دیگر دینی است و به گمان ما ادلهٔ محکم و تامّ عقلی بر این دو رکن وجود دارد. متکلمان همهٔ ادیان و بسیاری از فیلسوفان در آثار خود ادلهٔ فراوانی بر لزوم وجود جهان آخرت ذکر کرده‌اند که در محل خود طرح و درباره‌شان بحث شده است. برهان عدالت، برهان حکمت و برهان میل به جاودانگی انسان از محکم‌ترین ادله در این باب هستند. به طور فشرده می‌توان گفت: انسان‌ها در دنیا متفاوت‌اند. برخی فقط کارهای خوب، و برخی کارهای کمتر خوب، برخی کارهای زشت و بعضی زشت‌ترین کارها را انجام می‌دهند. اگر خداوند عادل است، باید جهان دیگری باشد که نتایج اعمال خوب و بد انسان‌ها معلوم گردد و عدالت محقق شود. خداوند عادل است؛ پس جهان دیگری هست که محل تحقق عدل الهی است؛ یا اگر خداوند حکیم است، باید جهان دیگری باشد که مکمل این دنیا و معنادهنده به آن باشد؛ اما خداوند حکیم است پس تالی هم محقق است. به نظر می‌رسد ادلهٔ ضرورت معاد تمام هستند که البته بحث مفصل و دقیق آن به مجال دیگری مربوط است (از جمله رک: حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۰۵؛ لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۹؛ شعرانی، ۱۳۷۲، ص ۵۶۴؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۲۶۱؛ سبحانی، ۱۳۸۸، باب الثامن، فصل الاول؛ مصباح، ۱۳۷۲، درس ۴۴؛ محمدرضایی، ۱۳۹۰، ص ۴۱۹-۴۲۲؛ دیوید چایدستر، ۱۳۸۰؛ مایکل پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، فصل دهم).

نکتهٔ مهم این است که همان‌گونه که افرادی مانند علامه طباطبائی تصریح کرده‌اند و آیت‌الله مصباح نیز در دلیل مورد بحث از آن استفاده کرده، پذیرش معاد شرط لازم برای تشکیل برهان ضرورت بر وحی است. به عبارت دیگر، در سیر منطقی مباحث عقیدتی، اصل معاد مقدم بر نبوت است. پس در اینکه دلیل نبوت محتاج اثبات معاد است با شما موافقیم؛ اما دربارهٔ اینکه جهان آخرت، مورد تردید و اثبات‌نشده است با شما مخالفیم.

اشکال: راهیابی عقل به وجود بهشت و جهنم

آیا عقل به وجود یا عدم بهشت و جهنم در آخرت پی می‌برد؟ این مسئله درخور تأمل است. فرض کنیم وجود جهان آخرت و زندگی پس از مرگ، با دلیل عقلی قابل اثبات باشد؛ اما مسلم است که عقل انسان حداکثر می‌تواند وجود معاد (بدون جزئیات آن) را اثبات کند و اثبات وجود دو نوع زندگی پس از مرگ (یکی در بهشت و دیگری در جهنم) از عهده عقل خارج است و لذا... نمی‌توان در ادله عقلی ضرورت نبوت سخن از سعادت و شقاوت آخرت زد (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۴).

پاسخ

با توجه به ادله عقلی معاد و تفاوت اعمال انسان‌ها از جهت خوبی و بدی، قهراً در دنیای دیگر و در هنگام پاداش و کیفر، باید دو محل جداگانه باشد تا کسی که کیفر می‌بیند، مثلاً در آتش می‌سوزد، مزاحم کسی که در حال خوشی و در نعمت به سر می‌برد، نشود تا عیش او منغص نگردد. اینکه همه انسان‌ها با اینکه هریک میزانی متفاوت از کارهای خوب و بد دارند در یک محل قرار داده شوند، مخالف عدالت الهی است. پس انسان‌ها دست‌کم به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند و دو وضعیت متفاوت از جهت تعالی و سقوط، سعادت و شقاوت و قرب و بعد نسبت به خداوند دارند.

اشکال: راه دست یافتن به سعادت آخرت

با صرف‌نظر از نکات فوق، می‌توان فرض کرد که سعادت و شقاوت آخرت، نتیجه عمل کردن و یا عمل نکردن به مقتضای عقل و فطرت و وجدان بشری است... لذا مقدمه دوم (با فرض صحت) ناتمام است. برای اثبات ضرورت نبوت ابتدا باید اثبات کنیم که رسیدن به سعادت آخرت علاوه بر عمل کردن به احکام عقل و اخلاق و وجدان، شرایط دیگری هم دارد که شناخت آنها از عهده عقل بشر بیرون است. اثبات عقلی و پیشینی این مدعا کاری است کارستان که تاکنون هیچ فیلسوف یا متکلمی از عهده آن برنیامده است (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۴-۵).

پاسخ

این کارستان انجام شده است و در کتب عالمان مختلف آمده که در بحث از مقدمه بعد بیان خواهد شد.

اشکال: توانایی عقل در راهیابی به سعادت

اما بپردازیم به مقدمه سوم که رکن اصلی این استدلال است. در این مقدمه گفته شده که عقل انسان توانایی کشف و شناخت راه رسیدن به کمال اختیاری و سعادت واقعی را ندارد و بنابراین خداوند باید از راه بعثت پیامبران و انزال وحی آسمانی این نقص را جبران کند تا بشر بتواند به سعادت و کمال واقعی برسد. خوب است عین این مدعا را از جای دیگری هم نقل کنیم و سپس به نقد و بررسی آن بپردازیم:

«شناخت و آگاهی‌های حسی و عقلی به دلیل محدودیت‌های فراوان و آسیب‌های جدی یارای رساندن و هدایت انسان به قله رفیع سعادت [و کمال] را ندارد. بنابراین لازم است که خداوند بر اساس صفات هدایتگری و حکمت، هادی و راهنمای دیگری افزون بر عقل و در عین حال همسو با آن برای انسان قرار دهد» (عزیزی و غفارزاده، ۱۳۸۶، ص ۵۲).

حقیقت این است که معنای واژه‌های «سعادت» و «کمال» در این مقدمه معلوم و مشخص نیست. بنابراین ابتدا باید این دو واژه کلیدی به طور واضح و دقیق و البته با رعایت دو نکته مهم تعریف شوند: اول اینکه مقام و جایگاه بحث کنونی، یعنی عقلی و پیشینی بودن آن فراموش نشود؛ و دوم آنکه تعریف بدون دلیل و مبنا نباشد... تازه نوبت به اثبات عقلی آن می‌رسد. در اینجا هر تعریفی که برای «سعادت» و «کمال» می‌کنیم، باید با دلیل عقلی و پیشینی نشان دهیم که عقل انسان نمی‌تواند راه رسیدن به آن سعادت و کمال را کشف کند... اکنون به تعریف دین‌داران از سعادت و کمال می‌پردازیم:

الف) به زعم دین‌داران، سعادت واقعی یعنی نجات و رستگاری در آخرت (جهان پس از مرگ)؛ اما اولاً این تعریف هنگامی درست است و می‌تواند پشتوانه مقدمه مورد بحث باشد که از پیش و به روش عقلی وجود زندگی پس از مرگ اثبات شده باشد؛ و ثانیاً دلیل این مدعا که می‌گوید: «عقل از کشف راه رسیدن به سعادت واقعی (رستگاری در آخرت) عاجز است» چیست؟ عقل آدمی (با فرض اثبات معاد و زندگی پس از مرگ) فی‌الجملة حکم می‌کند که عمل به احکام عقل و اخلاق و فطرت و وجدان انسانی همراه با صداقت و اخلاص (هرچند همراه با لغزش‌ها و خطاهای غیرعمدی) می‌تواند ما را به سعادت آخرت برساند و اگر سعادت آخرت به چیزی بیش از این نیاز داشته باشد، خداوند به گونه‌ای آدمیان را از آن آگاه خواهد کرد؛ ولی فراموش نکنیم که در اینجا هم با گزاره‌ای شرطی روبه‌رو هستیم که شرط یا مقدم آن (ناکافی بودن عمل به احکام عقل و فطرت برای رسیدن به سعادت آخرت) به روش عقلی و پیشینی قابل اثبات نیست و بنابراین نتیجه یا تالی آن (ضرورت وحی و نبوت) معلق و مشروط به اثبات آن مقدم (شرط) است و این، مدعای ضرورت نبوت را زیر سؤال می‌برد.

ب) کمال واقعی نیز در میان دین‌داران به معنای رسیدن به مقام قرب الهی گرفته می‌شود (رجبی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۵)؛ اما این تعریف، گران‌بار از مفاهیم دینی است و لذا در بحث کنونی که ماهیت عقلی و پیشینی دارد، قابل استفاده نیست. به عبارت دیگر می‌توان پرسید که مفهوم «قرب الهی» از کجا آمده؟ از اینها گذشته باز هم می‌توان پرسید که از کجا معلوم عمل به احکام عقل و فطرت و پیروی از قواعد اخلاقی نمی‌تواند ما را به مقام قرب الهی برساند؟ (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۵ و ۶).

پاسخ

با توجه به اثبات عقلی معاد و دو جایگاه خوب و بد برای اهل سعادت و شقاوت و نیز محدودیت ادراک ابزارهای مختلف معرفتی، لزوم وحی معلوم می‌شود؛ اما درباره مراد از سعادت یا کمال بشر و رسیدن به قرب هر چه بیشتر، گفته شد که هدف خلقت الهی قطعاً رسیدن به کمال هر چه بیشتر مخلوقات است که ترجمان آن به زبان دینی، مقام قرب الهی است؛ زیرا کامل‌ترین موجود همان الله یا خدای یگانه است و

نزدیکی به کمال، یعنی قرب به خدا؛ اما حقیقت آن را عقل می‌فهمد و لازم می‌بیند. به علاوه رستگاری در آخرت و رسیدن به مقام قرب الهی دو حقیقت هستند که لازم و ملزوم یکدیگرند.

توضیح لزوم وحی بدین قرار است:

اولاً نه تنها بشر نخستین، بلکه بشر متمدن و پیشرفته امروز نیز نتوانسته با عقل خود نظام قانونی کامل و جامعی برای پیشرفت زندگی بشر، حتی از جهت مادی تهیه کند؛ چه رسد به بعد معنوی و اخروی. اختلاف فراوان فلاسفه و عقلا و تجدیدنظر و اصلاحات مکرر قوانین از سوی متفکران جوامع مختلف، بهترین شاهد بر نقص و محدودیت درک بشری است؛

ثانیاً اشکال اساسی در این است که شناخت کامل راه سعادت و خوب در همه امور زندگی محتاج اطلاعاتی است که در اختیار بشر نیست. شناخت همه ابعاد وجود انسان از نظر جسمی و روحی، اعمال مختلف و تأثیرات آن بر دیگر موجودات عالم، تأثیرات مادی و دنیوی و به‌ویژه تأثیرات معنوی و اخروی اعمال، تفاوت‌های انسان‌ها و شرایط افراد در طول تاریخ، همگی اموری هستند که هیچ عاقل و دانایی، نمی‌تواند ناتوانی و محدودیت ادراک بشر را نسبت به آنها انکار کند؛

ثالثاً در وجود انسان قوای مختلفی همچون عقل و غضب و شهوات از یک جهت و حس، خیال، وهم و عقل از سوی دیگر وجود دارد و درباره اینکه انسان تا چه حد باید به هریک از قوا توجه کند و بر اساس مقتضای هریک عمل نماید تا به بالاترین مصالح دست یابد، عقل نمی‌تواند راهنمایی کامل باشد.

به بیانی روشن‌تر انسان نخستین یا بشر نوین یقین دارد که نمی‌داند و نمی‌تواند بفهمد که مثلاً در باب خوردنی‌ها، آیا همه آنچه را در دسترس من است می‌توانم بخورم و بیاشامم یا نه؟ آیا هر گیاه و رویدنی را می‌توان خورد؟ آیا هر آبی یا هوازی یا جانوری را می‌توان خورد یا نه؟ من که مخلوق و مملوک خالق هستم آیا مجاز به استفاده از این خوردنی‌ها هستم؟ آیا شرطی برای خوردن هریک از این خوردنی‌ها وجود دارد؟ چه شرطی؟ یا برخی به صلاح دنیا یا آخرت من نیست؟ کدام‌یک سودمند است؟ کدام‌یک مضر است؟ کدام‌یک ضروری است و کدام نه؟ کدام را بخورم، در دنیا و آخرت وضع بهتری خواهم داشت؟ کی می‌توانم بخورم و کی نمی‌توانم؟ آیا حدی برای خوردن و آشامیدن هست؟ آیا وسیله و ظرف خوردن در این امور مؤثر است یا نه؟ آیا شرایط افراد دیگر مثل گرسنگی و تشنگی آنان، در وضعیت من مؤثر است یا نه؟ آیا خوردن در ساعات و روزهای مختلف یا صبح و شب فرقی دارد؟ آیا خوردن اموال دیگران خوب است یا بد یا در شرایطی خوب است و در شرایطی بد؟ آن شرایط چیست؟ و ده‌ها و صدها پرسش دیگر. نظیر این ابهامات درباره پوشیدنی‌ها، دیدنی‌ها،

شنیدنی‌ها، بویدنی‌ها، لمس کردنی‌ها، گفتنی‌ها، تخیلات، احساسات، ارتباط با انسان‌ها و موجودات دیگر و... مطرح است. بدیهی است که اگر گفته شود به هر دیدگاهی عمل شود به سعادت و کمال خواهیم رسید، گرفتار نسبیّت در اخلاق و احکام اخلاقی خواهیم شد و خوب و بد ثابتی نداریم (البته این سخن مردود است). فطرت انسانی هم معیار ثابت و مشترک و روشنی نیست و بر اثر عملکرد افراد و تحت تأثیر افکار و عقاید انسان در بیشتر افراد خلوص اولیه خود را از دست می‌دهد و فقط در شرایط خاصی مانند مواجهه با مرگ ظهور می‌یابد. پس هرگز و هیچ‌گاه اخلاق و فطرت و عقل بشر توان پاسخ‌گویی و تعیین میزان تأثیر این فروض و حالات را در آینده بهتر یا بدتر ما ندارند.

بر اساس آیه «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۵۱) پاسخ به همه گزاره‌های خردگرایان دستاورد لازم و اصلی وجود انبیاست. احکام روشن عقل و وجدان بسیار محدود، و برای گذران زندگی پرفراز و نشیب و پرابهام ناکافی‌اند.

پس تا اینجا معلوم شد که اگر مبدأ و معادی برای داشتن جایگاه خوب و برتر در دو جهان داریم، مجهولات و نیازهای فراوانی داریم که باید خداوند عالم، قادر، حکیم و خیرخواه به نحوی به آنها پاسخ دهد. عدم پاسخ‌گویی او موجب نقص در صفات کمال الهی است و چنین چیزی نشدنی است. از این رو ادعا شده است که نخستین انسان باید برخوردار از وحی باشد (مصباح، ۱۳۷۲، درس ۲۲).

با این بیان روشن شد که اگر من نوعی، خود به‌عنوان نبی برگزیده شده‌ام و ابزار وحی در اختیار دارم که باید بر اساس آن عمل کنم و اگر نبی نیستم، یا اخبار به من می‌رسد و پیامبری در نقاط نزدیک و دور هست که در دسترس است: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» (آل عمران: ۲۰)؛ «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنُ لِنُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (انعام: ۱۹) که بر این اساس من هم مسئولیت بیشتری پیدا می‌کنم؛ یا در زمانه و منطقه‌ای زندگی می‌کنم که (به‌رغم احساس نیاز)، به پیامبر یا آموزه‌های الهی او دسترس ندارم و یا اصلاً عقل من به این نیاز و نقص خود پی نمی‌برد و در حقیقت مانعی طبیعی یا انسانی یا فکری وجود دارد. در دو صورت اخیر فقط یک حجت بر من تمام شده است و ملاک محاسبه افکار، اخلاق و اعمال من، عقل و وجدان است: «ان لله على الناس حجتين» (کلینی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۱۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۹۱)؛ «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵). آنچه باقی است اینکه ببینیم در اطراف ما پیامبری هست یا خیر و خبر او در دسترس ماست یا نه و چگونه به صدق و کذب ادعای مدعیان پی ببریم، که اینها مباحث بعدی هستند.

اشکال: علت توسل به ناتوانی عقل در مسئله ضرورت وحی

اما جای این سؤال خالی است که چه عاملی موجب شده است تا متکلمان اسلامی برای اثبات ضرورت نبوت به چنین مدعایی توسل شوند؟ پاسخ به نظر روشن است. آنها ابتدا اصل نبوت را پذیرفته و تعالیم مدعیان نبوت را به عنوان حقایق مسلم و حیاتی و راه صحیح رسیدن به سعادت و کمال قلمداد کرده و چون دیده‌اند که بسیاری از این تعالیم (مانند وجوب نماز و روزه و حج و... آن هم با کیفیتی که آنها می‌گویند) از طریق عقل قابل حصول نبوده و نیست، با خود گفته‌اند که «عقل از کشف و شناخت راه رسیدن به سعادت و کمال ناتوان است و در این مورد نیازمند وحی است». آن‌گاه همین مدعا را دستمایه یک برهان عقلی در اثبات ضرورت وحی و نبوت کرده و بدین ترتیب در دام دور و مصادره به مطلوب گرفتار شده‌اند (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۶ و ۷).

پاسخ

اولاً این سخن ذهن‌خوانی و انگیزه‌خوانی احتمالی است و مسلم و مستدل نیست؛ ثانیاً نباید مرتکب مغالطه خلط انگیزه با انگیزه‌شده؛ یعنی بر فرض که انگیزه غلط و بد باشد، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که انگیزه‌شده هم غلط و باطل است. شما اصل استدلال را باید نقد کنید، به هر انگیزه‌ای که طرح شده باشد؛

ثالثاً این سخن را عیناً درباره‌ی مدعیات شما نیز می‌توان گفت؛ یعنی ابتدا اصل نبوت و وحی را باطل و غیرلازم دانسته‌اید یا با آموزه‌های دینی مشکل داشته‌اید، سپس معتقد شده‌اید که در هر استدلالی بر لزوم وحی، یک یا چند اشکال اساسی وجود دارد که باید یادآور شد؛

رابعاً حل مسئله این است که قبل از مراجعه به وحی، پرسش‌های پرشماری پیش روی هر انسان به دنبال حقیقت و کمالی قابل طرح است (چنان‌که گذشت) که عقل به‌تنهایی از پاسخ‌گویی به آنها عاجز، و به محدودیت خود معترف است.

اشکال: توانایی یا ناتوانی عقل در حل مسائل مختلف

اکنون (به روش برهان خُلف) فرض کنیم که عقل آدمی واقعاً برای هدایت و رساندن او به سعادت و کمال واقعی کافی نیست. پرسش این است که این «ناکافی بودن» ناشی از چیست؟ پاسخ دین‌داران این است که نقص و محدودیت ذاتی عقل و جایز الخطا بودن و گرفتاری آن در چنگال نفسانیت و... عامل اصلی ناتوانی‌اش در شناخت راه صحیح رسیدن به کمال و سعادت است؛ اما در اینجا یک نکته مهم مغفول واقع شده و آن اینکه اگر چنین باشد، راه جبران آن بعثت پیامبران و انزال وحی آسمانی نیست؛ چراکه قبول نبوت مدعیان نبوت و فهم تعالیم و حیاتی پیامبران راستین نیز با ابزار عقل صورت می‌گیرد و عقل ناقص و خطاکار و آسیب‌پذیر و اسیر در چنگال نفسانیت در اینجا هم ممکن است پایش بلغزد و در

تشخیص پیامبران واقعی از دروغین ناکام بماند و حتی به تشخیص غلط دچار شود و در صورت شناخت پیامبران واقعی، در فهم تعالیم به‌یادگارمانده از آنها (کتاب آسمانی و سنت) نیز به ورطه خطا و کج‌فهمی و یک‌سونگری در افتد و لذا هدف خداوند از وحی و نبوت حاصل نشود (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۷).

پاسخ

عقل بالاترین موهبت الهی به بشر است و توانایی‌های بسیار دارد و امور فراوانی را درک می‌کند؛ اما محدودیت کارکرد هم دارد و به برخی امور احاطه ندارد و از کلیت برخوردار است و در مقام تشخیص و عمل هم از امیال و حب و بغض تأثر می‌پذیرد. اگر چشم و بینایی بسیار خوب و سودمند است، به معنای این نیست که شنیدنی‌ها را هم می‌شنود و محدودیتی نسبت به سایر مدرکات ندارد؛ یا اینکه هر چه را دیدنی است با چشم بدون سلاح و ابزار هم می‌توان دید یا چشم اصلاً در مشاهده خطا نمی‌کند. همچنین است درباره‌ی گوش و شنوایی و سایر قوای ادراکی بشر. عقل نیز بسیاری از امور را درک می‌کند، اما هر چیزی را که جزو مدرکات است، نمی‌توان با عقل درک کرد. محسوسات از محدوده درک عقل خارج‌اند و به همین ترتیب یافته‌های قلبی و وحیانی. نباید مرتکب مغالطه همه یا هیچ شد. نه جمله «عقل همه امور را درک می‌کند.» صحیح است و نه گزاره «عقل هیچ امری را درک نمی‌کند.»

از سوی دیگر فیلسوفان و متکلمان برای عقل محدودیت‌هایی در این بحث ذکر کرده‌اند؛ مانند کلی و مجمل بودن احکام عقل، آسیب‌پذیر بودن عقل از سوی امیال و غرایز در مقام تشخیص و عمل، و ناتوانی عقل در تشخیص آثار اخروی اعمال. ما در اینجا برای پرهیز از درافتادن در مشکلات دفاع از همه موارد، بر روی محدودیت نسبت به آثار اخروی تأکید داریم؛ به این معنا که عقل به علت عدم احاطه به جهان آخرت و تأثیرات دنیا بر آخرت (که این محدودیت ذاتی عقل است) نیازمند هدایت خداوند محیط بر همه امور است.

عقل در مواجهه با انبیا با دیدن معجزه یا جمع قراین می‌تواند به صدق نبی پی ببرد. همچنین بسیاری از آموزه‌های انبیا را نیز با محک عقل درک می‌کند؛ اما معنایش این نیست که همه آموزه‌های الهی و دینی را می‌فهمد؛ به این معنا که احاطه بر آنها می‌یابد و صحت و سقم گزاره را مستقلاً درک می‌کند؛ بلکه در باب گزاره‌های خردگریز، به واسطه صدق و عصمت نبی، آنها را می‌پذیرد. پس نه اعتبار عقل به نحو کلی رد می‌شود و نه خللی در خلقت خدا و یا ارسال انبیا وجود دارد. عقل حجت است فی‌الجمله و اگر با پیامبری مواجه شود، می‌تواند راستی او را و بخشی از آموزه‌های او را (که اصطلاحاً گزاره‌های خردپذیر و خردستیز می‌نامند) بفهمد. بخش دیگری را هم که خردگریز و فراعقلی هستند، با تکیه بر وحی و استفاده از علم غیب و لایزال الهی (غیرمستقیم) می‌فهمد و می‌پذیرد.

اشکال: انتخاب پیامبران یا راهنمایی همه انسان‌ها؟

اگر از همه اشکالات فوق بگذریم، نتیجه مقدمات این دلیل بیش از این نیست که خداوند باید به طریقی انسان را در کشف راه کمال راهنمایی کند؛ اما بعثت پیامبران فقط یکی از راه‌هاست و راه‌های دیگر (مانند وحی یا الهام به تک‌تک آدمیان) هم وجود دارد. بنابراین دلیل فوق اعم از مدعاست (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۷).

پاسخ

طبق آنچه گذشت، مدعا این شد که خداوند باید راه سعادت و شقاوت را به انسان مختار و عاقل بنمایاند تا او بتواند در سایه انتخاب آگاهانه به کمال هر چه بیشتر برسد. در اینجا چند راه فرض می‌شود؛ اما عقل راه خاصی را نشان نمی‌دهد و تابع چگونگی رسیدن پیام است. عقل حتی دقیقاً نمی‌تواند بگوید که همه حالات، قابل تحقق خارجی و صلاح هستند یا نه؛ اما سخن دیگر عقل این است که اگر از میان دو یا چند راه ممکن، خداوند حکیم راه خاصی را برمی‌گزیند، قطعاً بهترین و حکیمانه‌ترین راه است. به‌علاوه ما نمی‌توانیم به او دیکته کنیم که باید از این راه ما را راهنمایی کنی نه از راه دیگر. آنچه نیاز و طلب انسان از خالق است دستیابی به نقشه راه کمال است، از هر طریقی باشد گو باش.

اشکال: تعداد لازم پیامبران در هر دوران

اگر این دلیل درست باشد و بنا به مقتضای حکمت الهی، ارسال پیامبران از سوی خداوند ضرورت داشته باشد، لازمه منطقی آن این است که در هر عصری صدها هزار پیامبر مبعوث شود؛ به‌طوری‌که در هر منطقه‌ای از مناطق روی کره زمین یک پیامبر وجود داشته باشد تا مردم سراسر جهان همواره بتوانند به طور مستقیم و بدون واسطه از هدایت‌ها و راهنمایی‌های پیامبران بهره‌مند شوند؛ درحالی‌که در هیچ عصری چنین نبوده است. حال آیا بر طبق مقدمات دلیل مذکور، خداوند در بسیاری موارد خلاف حکمت عمل نکرده و مرتکب نقض غرض نشده است؟ (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۷).

پاسخ

چنان‌که ما نمی‌دانیم دقیقاً در چه محل‌هایی پیامبران حضور داشته‌اند، شما هم نمی‌دانید که در چه مکان و زمانی پیامبران وجود نداشته‌اند. اصولاً بحث مصداقی و تاریخی و وضعیت جغرافیایی و پراکندگی جمعیت را نمی‌توان مشخص کرد؛ زیرا دلیل معتبری نداریم و اطلاعات نقل‌شده هم گویای همه حقایق نیستند. اگر اخبار برخی از مناطق یا انبیا کم‌وبیش و به صورت ظنی آمده، به این وسیله نمی‌شود وجود مردم یا پیامبران دیگر را نفی کرد (اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند). تنها چیزی که از آن مطمئن هستیم، حکم عقل به لزوم ارسال وحی است و حکم به عدم تخلف خداوند از این حکم. آنچه لازم است اینکه در هر محله و آبادی یا شخص پیامبر یا اخبار آنان به نحو قابل اطمینانی (مانند مبلغ یا کتاب) در

دسترس مردم قرار گیرد. حال تعداد لازم، صدها هزار پیامبر است یا کمتر، ما هرگز نمی‌توانیم تعیین کنیم. بر حسب برخی نقل‌ها در گذشته در مواقع متعددی چندین پیامبر به طور همزمان، در یک منطقه یا مناطق مختلف می‌زیسته‌اند.

از تقسیم تعداد پیامبران (که به قول معروف ۱۲۴۰۰۰ نفر است) (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۲۸-۴۱) به تعداد نسل‌های بشر از آدم تا خاتم‌الصلوة و مناطق مسکونی زمین - که نمی‌دانیم چقدر بوده است - معلوم می‌شود که در هر عصری انبیاى مختلفی ممکن است بوده باشند تا وحی الهی را به قلوب تشنگان برسانند.

منتقد ادامه می‌دهد: این اشکال از طرف برخی عالمان شیعه بدین نحو پاسخ داده شده است:

اولاً آنچه گفته می‌شود که انبیا در منطقه خاصی... مبعوث شده‌اند، سخنی صواب نیست؛ چراکه خود قرآن صریحاً می‌گوید: امتی نبود مگر آنکه در میان آن امت نذیر و هشداردهنده‌ای فرستاده شد... ثانیاً مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسان‌ها با استفاده از آن راه بتوانند حقایق را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند؛ ولی مقتضای حکمت این نیست که حتماً همه انسان‌ها از این راه بهره ببرند. شاید انسان‌هایی نخواهند از این راه استفاده کنند و این عدم استفاده، مربوط به سوء اختیار خودشان باشد و اصلاً شاید کسانی علاوه بر اینکه خودشان از این راه بهره‌گیری نمی‌کنند، مانع استفاده دیگران هم بشوند... در چنین مواردی گناه این محرومیت از نبوت به گردن اشخاص مانع است و از طرف خدا کوتاهی‌ای نشده است (مصباح، ۱۳۶۷، ص ۴۶).

اما این پاسخ قانع‌کننده نیست. اولاً برای پاسخ به این اشکال و اثبات وجود پیامبران متعدد در میان همه ملل و اقوام دنیا باید به اسناد و مدارک معتبر تاریخی استناد کرد نه به آیات قرآن... ثانیاً زمان پیامبر اسلام ﷺ را (به عنوان مثال) در نظر بگیرید. در آن زمان که ایشان مشغول هدایت مردم عربستان بودند، رانها و هدایتگر میلیاردها انسان دیگر در صدها کشور از قاره‌های امریکا، اروپا، آفریقا، اقیانوسیه و حتی بقیه کشورهای آسیا مانند چین، ژاپن، کره، مالزی، اتحاد جماهیر شوروی و ده‌ها و صدها جزیره‌ای که در اقیانوس‌ها و دریا‌های دورافتاده زندگی می‌کردند، چه کسی بود؟ ... حداقل در زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ در هیچ‌کدام از این مناطق پیامبری وجود نداشت و تعالیم پیامبران پیشین هم بنا به ادعای شیعه و سنی تحریف شده بود و بنابراین بر طبق ادله ضرورت نبوت، نیاز ضروری به پیامبر جدید وجود داشت؛ اما چرا در هیچ‌کدام از آن مناطق پیامبری نیامد؟ چطور ممکن است سوءاختیار آنها باعث محرومیشان شود؟ (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۷و ۸).

پاسخ

درباره بند اول و نابسند بودن استدلال به قرآن باید گفت پرسشگر دو گونه فرض می‌شود: مسلمان و معتقد به قرآن و غیرمسلمان. آری برای غیرمعتقد به قرآن ما فقط از دلیل عقلی می‌توانیم استفاده کنیم.

در مورد بند دوم توجه کنیم که جمعیت ۶، ۷ و ۸ میلیاردی جهان مربوط به قرن اخیر است.

جمعیت دنیا تا سال ۱۷۵۰ میلادی کمتر از ۸۰۰ میلیون بوده است و در مناطقی مثل آمریکا و اقیانوسیه

بسیار کم‌شمار بوده است. تنها اگر به سال ۱۳۳۵ یعنی حدود ۶۵ سال پیش برگردیم، جمعیت ۷۷ میلیونی ایران کنونی به حدود ۱۸/۹ میلیون نفر کاهش پیدا می‌کند (ویکی‌پدیا). با توجه به رشد تصاعدی و روزافزون جمعیت، ۱۴۰۰ سال پیش جمعیت جامعه بشری و پراکندگی آن کاملاً متفاوت و کمتر بوده است. اساساً اسناد و مدارک تاریخی در این‌گونه بحث‌ها پاسخ‌گو نیستند؛ چراکه از احوالات تمام مردم زمین در همه دوران‌های ماقبل و مقارن ظهور اسلام، اخبار جامعی در دست نیست. مدرک تاریخی مثبت و نافی نسبت به وجود انبیا به طور جامع وجود ندارد.

درباره عصر پیامبر اسلام نیز خبر روشنی از وجود اوصیای الهی نداریم؛ اما مقتضای دلیل عقلی وجود نبی یا آموزه‌های وی در میان مردم است. در زمان پیامبر اگر چه یهودیت و مسیحیت رایج مورد تحریف‌های متعدد واقع شده بودند، معنای این سخن مقبول نزد شیعه و سنی این نیست که هیچ‌کس در هیچ کجای عالم آشنا و عامل به آموزه‌های برحق پیامبران نبوده و نمی‌توانسته باشد. در خود جزیره‌العرب گروه حنفا را داشته‌ایم. شخصیت‌هایی مانند عبدالله، پدر گرامی پیامبر، ابوطالب و عبدالمطلب از این دسته بوده‌اند (ر.ک: امینی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ج ۷، ص ۵۲۱ و ۵۳۰). حتی در برخی نقل‌ها از عمو و جد پیامبر به‌عنوان حجت و وصی، یا از نسطور راهب به‌عنوان نبی و مبلغ مسیحیت یاد شده است.

اشکال

اما ایجاد مانع از طرف دیگران (مخالفان و دشمنان پیامبر) نیز توجیه موجهی نیست... سؤال من این است که چرا خداوند (در همان زمان) برای مردم نقاط دیگر نیز پیامبر نفرستاد؟ آیا می‌توان گفت عده‌ای مانع ارسال رسولان الهی در آن مناطق شدند؟ آیا می‌توان گفت در آن مناطق عده‌ای منتظر بعثت پیامبری بودند تا بلافاصله او را به قتل رسانده و نقشه‌های خداوند را نقش بر آب کنند؟ و آیا خداوند چنین تهدیدی را در مقابل خود می‌دید و برای همین از نقشه‌های خود صرف‌نظر کرد؟ ... اگر واقعاً: «مقتضای حکمت خدا این است که راهی بین خدا و انسان باشد که انسان‌ها با استفاده از آن راه بتوانند حقایق را که برای شناخت راه کمال نیاز دارند بشناسند»؛ این راه نباید فقط برای عده‌ای در عربستان باز شود؛ بلکه برای مردم تمام نقاط دیگر جهان هم باید چنین راهی باز باشد؛ اما ظاهراً مدرکی تاریخی دال بر اینکه همه مردم جهان همواره از وجود پیامبران الهی برخوردار بوده‌اند، وجود ندارد. از اینها گذشته... آیا در آن زمان امکان عملی گسترش این تعالیم به سراسر جهان به‌طوری که در تمام کشورها مردم هر شهر و روستایی عین این تعالیم را بدون کوچک‌ترین تحریف و کم و زیاد شدن دریافت کنند، وجود داشت؟ ... وانگهی مگر مسافرت به‌تنهایی کافی است؟ پیامبر باید در هر کدام از آن کشورها چندین سال اقامت کند تا بتواند مجموعه تعالیم اسلام را به گوش همه برساند... اگر وظیفه گسترش تعالیم پیامبر در سراسر جهان را به عهده پیروان او بگذارید، باز هم

مشکل حل نمی‌شود؛ چراکه اولاً تعداد اصحاب و پیروانی که (بنا به فرض) تعالیم پیامبر را به‌طور کامل و صحیح یاد گرفته‌اند بسیار کم است، درحالی که برای این منظور نیازمند ده‌ها هزار انسان تعلیم‌یافته هستیم که باز هم در یک زمان کوتاه رسیدن به این هدف ممکن نیست و در درازمدت هم مشکل محرومیت بسیاری از انسان‌ها به قوت خود باقی می‌ماند؛ ثانیاً اصحابی که به‌عنوان شاگرد و نماینده پیامبر به نقاط دیگر کره زمین سفر کرده‌اند، چگونه به مردم آن نقاط اثبات کنند که در فلان منطقه، پیامبری مبعوث شده است و ما شاگردان و نمایندگان او هستیم؟ اگر مردم از این نمایندگان معجزه بخواهند و اینان از آوردن معجزه عاجز باشند (که البته عاجز هم هستند) تکلیف چیست؟ (نیکیوی، ۱۳۸۳، ص ۸ و ۹)

پاسخ

در زمان صدر اسلام با ملاقات پیامبر با برخی از اهل مدینه و اسلام آوردن آنها و بعد فرستادن مصعب‌بن عمیر و نیز با فرستادن پیک رسمی با مهر و امضا برای ایران و روم و مصر و... برای سران و سپس سایر مردم اطمینان حاصل شد و نیازی به معجزه نبود.

در زمان پیامبر اسلام و زمان‌های قبل از آن هر جا لازم بوده قهراً پیامبری بوده یا پیام او در دست بوده است. مانع شدن مخالفان و دشمنان انبیا ممکن است جمعی از انسان‌ها را از وحی باز دارد، ولی کل بشریت را خیر. عبارات ناقد به روشنی حاکی از این است که تنها استبعاد شده و هیچ دلیل روشنی بر نبودن نبی در محل خاصی نداریم.

ضمناً باید توجه کرد که بیشتر انبیای الهی انبیای تبلیغی بوده‌اند و چندان مشهور نبوده‌اند که نام آنها در تاریخ ثبت شود (اگر تاریخی در دست باشد). به‌علاوه بسیاری از تاریخ‌نویسان در خدمت پادشاهان بوده‌اند و صرفاً تاریخ حکومت‌های آنها را آن هم به صورت جهت‌دار نوشته‌اند.

در باب روزی دادن به مخلوقات نیز آنچه بر خداوند لازم است این است که به اندازه هر انسان یا حیوانی که می‌آفریند، خوردنی هم ایجاد کند؛ اما اگر کسی غذا نخورد یا به ستم نگذارد دیگری سیر شود، این منافاتی با رازقیت و عدل الهی ندارد؛ چراکه دنیا، دنیای عمل و امتحان است. البته خداوند علیم و حکیم و عادل باید در نهایت حق مظلوم را بگیرد و نقایص را جبران کند. پس همان‌گونه که برخی فرموده‌اند، ممکن است افرادی از رسیدن پیام انبیا به برخی افراد دیگر جلوگیری کنند. بحث هدایت یافتن، روزی خوردن، زنده بودن و مانند اینها در میان انسان‌های مختار، با حسن یا سوءاختیار افراد، متأثر می‌شود.

اشکال: ایجاد مانع توسط بشر برای ارسال پیامبران از سوی خداوند

عده‌ای مشکل ضرورت تعدد را به گونه‌ای دیگر پاسخ داده‌اند. گفته‌اند که ادله ضرورت نبوت فقط این مطلب را ثابت می‌کنند که حکمت الهی، اقتضای ارسال رسل را دارد، اما به شرطی که شرایط و زمینه‌های آن مساعد باشد و مواعی هم در کار نباشد. ما با دلیل عقلی فقط ضرورت نبوت را اثبات می‌کنیم، ولی اگر

می‌بینیم که در بعضی مناطق یا در بعضی زمان‌ها پیامبری مبعوث نشده است، عقل ما فقط می‌تواند این را دریابد که حتماً موانعی در کار بوده است... اما این پاسخ نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا نظام آفرینش با همه پدیده‌ها و قانون‌هایش مخلوق خداوند است و اراده او بر همه هستی حکم فرماست.

اولاً چگونه می‌توان تصور کرد که خداوند می‌خواهد کاری کند (مثلاً بعثت پیامبران)، اما عواملی - که برای ما مجهول‌اند - مانع انجام آن فعل توسط او می‌شوند؟

ثانیاً چطور ممکن است خداوند انسان را برای پیمودن راهی خاص و رسیدن به هدفی خاص بیافریند که عقل از شناخت آن عاجز و لذا محتاج و نیازمند به راهنمایی پیامبران باشد، ولی همین خدا جهان هستی و نظام آفرینش و پدیده‌های آن را به گونه‌ای بیافریند که مانع بعثت پیامبران و لذا مانع تحقق غرض خودش از آفرینش انسان شود...

از اینها گذشته، فرض کنیم خداوند اصلاً پیامبری مبعوث نمی‌کرد؛ آن‌گاه باز هم گفته می‌شد که ارسال پیامبران بر خداوند واجب است، اما حتماً موانعی - که برای بشر ناشناخته‌اند - باعث شده است که خداوند پیامبری نفرستد! اما این‌گونه توجیحات تنها هنری که دارند، بی‌خاصیت کردن مدعای ضرورت نبوت است. تذکر یک نکته شاید خالی از فایده نباشد و آن اینکه اگر در هر عصری تعداد پیامبران آن‌قدر زیاد بود که مردم اکثر نقاط جهان از هدایت‌های الهی بهره‌مند می‌شدند و فقط عده قلیلی از مردم در بعضی نقاط از این نعمت الهی بی‌نصیب می‌ماندند، شاید توجیحات فوق تا حدودی قابل پذیرش بود؛ اما نکته مهم این است که به‌عنوان مثال در زمان پیامبر اسلام در سراسر دنیا فقط یک پیامبر مبعوث شده است... آیا شرایط مساعد برای ارسال پیامبران فقط در عربستان وجود داشت؟ و آیا خداوند فقط در عربستان توانست بر موانع غلبه کند؟! (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۱۰)

پاسخ

همان‌گونه که اشاره شد، ما راهی جز دلیل عقلی بیان‌شده نداریم. سخن نقل شده هم همین را می‌گوید. بر فرضی که شما دقیقاً نشانی مناطقی را مشخص کنید و پیامبری در آنجا نیابید، این امر با توجه به قدرت و حکمت الهی، بیش از این نمی‌رساند که نفرستادن پیامبر ناگزیر دلیلی داشته است که ما نمی‌دانیم؛ اما اصل دلیل لزوم نبی به قوت خود باقی است؛ چراکه خداوند از آنچه مقتضای صفات اوست هرگز تخلف نمی‌کند. بنابراین ما هستیم و تحلیل واقعیات که چه موانع و عواملی در خارج وجود دارد. شما اگر در حل یک مسئله حساب بمانید، در صحت جدول ضرب شک می‌کنید یا صحت محاسبه خودتان؟! در زمان پیامبر اسلام، فقط یک پیامبر صاحب شریعت بوده است؛ اما درباره اینکه پیامبران مبلغ یا وصی انبیا وجود نداشته‌اند، دلیلی بر نفی نداریم، بلکه نقلی بر وصایت ابوطالب داریم.

اشکال آخر: دوران فترت نبی و لزوم عقلی ارسال پیامبران

اگر این دلیل درست بود، زمین در هیچ عصری از پیامبران الهی خالی نمی‌ماند؛ درحالی‌که به اعتراف خود مسلمانان در بسیاری از دوره‌ها، مانند دوره زمانی بین حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که بیش از

ششصد سال طول کشید، در هیچ کجای دنیا خبری از پیامبری الهی نبود. پیداست که با توجه به توضیحات پیشین، توسل به عواملی مانند «سوءاختیار مردم»، «کارشکنی و ایجاد مانع از طرف مخالفان و دشمنان» و «وجود عوامل ناشناخته‌ای که مانع ارسال رسل می‌شدند» برای حل این مشکل نیز ناکارآمد هستند (نیکویی، ۱۳۸۳، ص ۱۱ و ۱۰).

پاسخ

درباره دوران فترت رسل اختلاف نظر هست و این مطلب قطعی نیست که بین دو پیامبر اولوالعزم هیچ پیامبری نبوده است؛ بلکه قطعاً در برهه‌هایی پیامبران و حجت‌های الهی بوده‌اند؛ مثل اوصیای عیسی مسیح. آنچه درباره حواریون و عمو و جد پیامبر و نیز نسطور راهب ذکر شده، و به برخی از آنها اشاره شد، شاهد این مطلب است. آنچه در آیه شریفه آمده، «فترة من الرسل» است نه «فترة من النبی»؛ و نبود رسول (۳۱۳ نفر) با بودن نبی (۱۲۴۰۰۰ منهای رسولان) منافات ندارد؛ زیرا بیشتر انبیای الهی رسول نبوده‌اند و فقط نبی بوده‌اند. به تعبیری رسول اخص از نبی است و نفی اخص به معنای نفی اعم نیست. مغالطه و خطایی که مستشکل دائماً مرتکب شده این است که بحث استدلال عقلی و نظری را با بحث نقلی و مصداقی خلط کرده، با یکی، دیگری را رد و اثبات می‌کند.

در اینجا به نکته‌ای اساسی باید توجه کرد و آن اینکه در چنین مسئله‌ای اگر بر فرض همه ادله عقلی مزبور ناتمام باشند و همه اشکالات یادشده وارد باشند، این ادعا ثابت نمی‌شود که پیامبری در جهان وجود نداشته یا خداوند سبحان پیامبرانی را برای دستگیری از بشر اعزام نکرده است. ممکن است عقل دلیلی برای لزوم وحی درک نکرده یا تاکنون درک نکرده باشد، اما وحی در خارج محقق شده باشد. برای هر امر محقق لازم نیست ما پیشاپیش دلیل عقلی داشته باشیم.

برای مثال بسیار محتمل است که شخصی یک بیماری یا کمبود ویتامین داشته باشد، اما خودش نفهمد و احساس نیاز به مراجعه به پزشک نکند؛ اما روزی در کوچه و خیابان با پزشک ماهری روبه‌رو شود و با مشاهده علائم بیماری، آن نیاز را به او گوشزد کند؛ چنان‌که ممکن است به لزوم وجود فلان داروی گیاهی پی نبریم، اما آن گیاه در خارج وجود داشته باشد.

نتیجه اینکه ما در هر صورت، چه ضرورت نبی را از پیش فهمیده باشیم چه نه، وقتی با پیامبران روبه‌رو و از راست‌گویی آنان مطمئن شویم، باید به تعالیم و حیانی ایمان بیاوریم.

مستشکل در جایی دیگر می‌گوید: «با این توضیحات روشن می‌شود که هدف ما از طرح نقدهایی که بر فلسفه نبوت از دیدگاه شیعه وارد کردیم، تردید و تشکیک در اصل نبوت نیست» (نیکویی، بی‌تا، ص ۱۸).

از این سخن برمی‌آید که ایشان اصل نبوت و وجود انبیا را در طول تاریخ فی‌الجمله قبول دارند. در

نهایت تفاوت رأی ایشان با متکلمان در این می‌شود که آنها ارسال نبی را بر خدا نسبت به همه عقل‌ها لازم می‌دانند و معتقدند هر جا در خارج مانعی باشد، مبنای محاسبه اعمال، عقل و فطرت است. مستشکل از ابتدا انسان‌ها را دو دسته می‌کند: کسانی که به پیامبر دسترس دارند و به صدق آنها پی می‌برند که باید بر طبق وحی و عقل عمل کنند و غیر اینها که راه سعادتشان از طریق عقل و فطرت و وجدان است و بر اساس آن مؤاخذه می‌شوند.

جمع بندی

- خداوند انسان را برای رسیدن به تکامل اختیاری آفریده است؛
- جهان آخرت عقلاً ثابت است و فرض معاد، برای اثبات ضرورت وحی لازم است؛
- وجدان و عقل بشر برای رسیدن به سعادت کامل جسمی و روحی، دنیوی و اخروی ناقص است؛
- اگر انسان به وحی دسترس یافت، حجت بر او تمام می‌شود؛ وگرنه حجت الهی وجدان و عقل اوست؛
- درباره عقل معتقدیم برخی امور را درک می‌کند و برخی دیگر را نه. نباید گرفتار مغالطه همه یا هیچ شد؛
- از نظر تاریخی کسی نمی‌داند در چه مناطقی و چه زمانی، چه تعداد پیامبر وجود داشته یا نداشته است. آنچه ما داریم دلیل عقلی بر لزوم هدایت است. برای مسلمان دلیل نقلی بر هدایت همه اقوام نیز داریم؛
- در امور مربوط به انسان‌ها مثل امر هدایت و روزی، انسان‌ها به دلیل اختیار اعطایی از سوی خداوند می‌توانند دخل و تصرف کنند؛
- در دوره فترت رسل، رسولی نبوده است؛ اما نبی و وصی یا حجج الهی بوده‌اند؛
- دلیل عقلی بر لزوم ارسال نبی با دلیل نقلی و تاریخی بر نبودن نبی در یک منطقه، قابل رد نیست؛
- نداشتن دلیل عقلی بر لزوم نبی، نبودن پیامبران را اثبات نمی‌کند.

منابع

- امینی، عبدالحسین، ۱۳۹۱، *الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب*، ترجمه گروه مترجمان، تهران، بنیاد بعثت.
- پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶، *عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
- چایدستر، دیوید، ۱۳۸۰، *شور جاودانگی*، ترجمه غلام‌حسین توکلی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۰۷ق، *کشف المراد*، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم، موسسه نشر اسلامی.
- دیوید چایدستر، ۱۳۸۰، *شور جاودانگی*، ترجمه غلام‌حسین توکلی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- رجبی، محمود، ۱۳۷۸، *انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۸، *محاضرات فی الالهیات*، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
- شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۷۲، *شرح فارسی تجرید الاعتقاد*، تهران، اسلامیه.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۶۲، *الخصال*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *تفسیر المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- عزیزی، حسین و علی غفارزاده، ۱۳۸۶، *اندیشه اسلامی ۲*، قم، دفتر نشر معارف.
- فیاض لاهیجی، ملا عبدالرزاق، ۱۳۷۲، *سرمایه ایمان در اصول اعتقادات*، قم، الزهراء.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۳۸۴، *علم الیقین فی اصول الدین*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، چ دوم، قم، بیدار.
- _____، ۱۴۰۶ق، *الوائفی*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۵۰، *الکافی*، تهران، اسلامیه.
- مایکل پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، *عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- محمدرضایی، محمد، ۱۳۹۰، *کلام تجدید با رویکرد تطبیقی*، قم، دفتر نشر معارف.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۷، *اصول عقاید راهنماشناسی*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- _____، ۱۳۷۲، *آموزش عقاید*، چ نهم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- نیکویی، حجت الله، ۱۳۸۳، *نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت*، سایت عقیده نیوز.
- _____، *بی تا، تئوری امامت در ترازوی نقد*، سایت عقیده نیوز.
- هیوم و دیگران، ۱۳۷۹، *مرگ و جاودانگی (مقالاتی از هیوم، راسل، فلو و ...)*، ترجمه و نقد سیدمحمدحسن رضازاده، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.